

تأثیر متقابل اعتبار امر مختوم در رسیدگی‌های حقوقی و کیفری

فخرالدین اصغری آقمشهدی^۱

مهدی ایثاری^۲

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۰۸/۰۳ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۰۲/۱۵)

چکیده

هنگامی که اصحاب دعوی در یک دادرسی به نتیجه مطلوب خود دست پیدا نمی‌کنند سعی می‌کنند با طرح دعوی دیگری در محاکم، اعم از جزایی و حقوقی، به خواسته‌ی خود برسند. تأثیر تصمیمات گرفته شده محاکم در دادرسی‌های بعدی بحث اصلی و اساسی قاعده اعتبار امر مختوم می‌باشد. بررسی تأثیر احکام کیفری و مدنی بر یکدیگر موضوعی است که رویه قضایی در مواجهه با آن رویه یکسانی ندارد. در این نوشتار به بررسی این قاعده در حقوق کیفری و مدنی و بیان مسائل پیش رو پرداخته می‌شود و این نتیجه به دست می‌آید که امر مختوم در رسیدگی‌های کیفری و مدنی بر یکدیگر تأثیر متقابل دارند.

واژگان کلیدی: امر مختوم، حقوق مدنی، حقوق کیفری، تعارض احکام، رویه قضایی.

۱- نویسنده‌ی مسئول - دانشیار گروه حقوق خصوصی، دانشگاه مازندران. Email: fasgharia@yahoo.com

۲- کارشناس ارشد حقوق خصوصی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، مازندران.

مقدمه

در بسیاری از دادرسی‌های کیفری با مسائلی روبرو هستیم که رسیدگی به آنها در صلاحیت خاص محاکم حقوقی است. رسیدگی به مسأله اثبات زوجیت و واقعه طلاق در خلال رسیدگی به جرم ترک انفاق، رسیدگی به ادعای مالکیت در جرم تصرف عدوانی، رسیدگی به دعوی الزام به تنظیم سند رسمی و اثبات مالکیت یا ابطال مبایعه نامه در جرم انتقال مال غیر، نمونه‌هایی است که شاهد مثال ما در این زمینه خواهد بود. همچنین در خلال دادرسی‌های مدنی بسیاری از مسائل مطرح می‌شوند که رسیدگی به آنها در صلاحیت خاص محاکم کیفری است. رسیدگی به جرم جعل در حین رسیدگی به دعوای اثبات جعلیت و ابطال قرارداد و یا زمانی که سندی به عنوان دلیل به محکمه حقوقی ارائه می‌شود، رسیدگی به جرم شهادت کذب هنگامی که در خلال رسیدگی مدنی به عنوان دلیلی ارائه می‌شود، رسیدگی به ایراد صدمه بدنی یا غیر عمدی در دعوی مطالبه خسارت مازاد بر دیه، رسیدگی به جرایم کلاهبرداری، خیانت در امانت و رشوه در حین رسیدگی به دعوی مطالبه خسارت از نمونه‌هایی است که ارتباط دادرسی‌های مدنی و کیفری و تأثیر آرای هر کدام از مراجع بر یکدیگر را بیش از سایر دعاوی نزدیک می‌کند. در مقاله‌ی حاضر با توجه به مقررات آیین دادرسی ارتباط و تأثیر متقابل آرای کیفری و مدنی بر یکدیگر به صورت جداگانه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۱- اعتبار امر مختوم

تمام تلاش هر نظام قضایی این است که عدالت را نگرهبانی کنند و عدالت همواره با موضوع قطعیت و حتمیت همراه است که در صورت عدم وجود این شرط به نوعی ظلم حاکم خواهد شد. بدیهی است که بالأخره باید روزی برسد که دادگستری از رسیدگی فارغ شده و نظر نهایی و لایتنیر خود را ارائه دهد. ضرورت این مطلب، علاوه بر جلوگیری از ضررهای اقتصادی و اجتماعی، برای حفظ نظم عمومی و اصلاح امور مردم لازم است. امنیت اقتصادی و فکری و قضایی مردم در این است که روزی تکلیف قطعی آنها در اختلافاتشان روشن شود.

پس در این مطلب که باید برای رسیدگی قضایی حدّ یقف وجود داشته باشد، شکی نیست و اگر نگوییم مهم‌ترین هدف دادرسی فصل سریع خصومت است، بی‌شک یکی از مهم‌ترین اهداف دادرسی (ماده ۳ ق.آ.د.م) جدای از کشف حقیقت و پی‌بردن به واقع (تشخیص محق واقعی) فصل سریع خصومت بین طرفین دعواست. جهت تأمین این هدف، رسیدگی به دعوا پس از قطعیت رأی پذیرفته نمی‌شود و از همین رو، اعتبار امر مختوم (کاتوزیان، ۱۳۸۹، ص ۱۶) (*la'Autorite' de la chose jugdee*) قاعده‌ای است که در نظام‌های حقوقی کنونی پذیرفته شده، اصل مزبور متضمن این است که هرگاه دعوایی در دادگستری طرح و به صدور رأی قطعی منتهی شد، طرح مجدد آن قابل استماع نمی‌باشد.

حقوقدانان مبنای این قاعده را جلوگیری از صدور احکام متعارض و حفظ نظم عمومی دانسته‌اند (کاتوزیان، ۱۳۸۹، ص ۵۴ و متین دفتری، ۱۳۸۸، ص ۵۸) و در فقه و حقوق اسلام، برای حکم قضای منسوب از طرف خدا، رسول خدا^(ص)، امام معصوم^(ع) و مأذون خاص از سوی امام معصوم^(ع) یا حکم قضای مأذون به اذن عام، که فقیه واجد شرائط افتاء باشد، اعتباری فوق‌العاده قرار داده شده است و عدم اجرای آن را گناه کبیره می‌دانند و کسی که برخلاف شرع حکم کند، کافر و فاسق و ظالم است و در نتیجه، حکم او نافذ نیست (موسوی الخمینی، ۱۴۰۳، صص ۳۶۵، ۳۶۸ و شهید ثانی، صص ۶۷، ۶۸ و رشتی، ۱۴۰۱، ص ۲۰۷). بنابراین، قاعده «اعتبار امر مختوم» از موضوعات بدیهی و مسلم در فقه و حقوق است (فرحزادی، ۱۳۷۹، ص ۳۷). و همانطور که بسیاری از نظریه‌ها مبنای قضاوت را رفع تنازع و تخاصم ذکر نموده‌اند (محقق داماد، ۱۳۹۱، ص ۱۲) از این رو، فقها اصولاً احکام صادره را قاطع و معتبر می‌دانند و مخالفت با آن‌ها را جایز نمی‌دانند. بلکه التزام به حکم را واجب می‌دانند و لزوم التزام به حکم حاکم را به دلیل روایی؛ حدیث معروف عمرو بن حنظله از امام جعفر صادق علیه السلام (عاملی، ۱۴۰۴، ص ۹۹ و انصاری، ۱۴۱۵، ص ۲۰۵ و خوبی، ۱۳۷۷، ص ۲۶) و نصب از طرف امام علیه السلام و بر مبنای ارتکاز عقلایی و مشرعی (حسینی حائری، ۱۴۱۵، ص ۷۹۱) می‌دانند.

پس از قبول قاعده کلی اعتبار امر مختوم، برای درک ارتباط دادرسی‌های مدنی و کیفری، در مرحله بعد با قواعد دیگری نیز مواجه می‌شویم که عبارتند از: ۱- اناطه و توقیف دعوی

کیفری به سبب دعوی مدنی ۲-توقیف و اناطه دعوی مدنی به سبب دعوی کیفری و ۳-اعتبار امر مختوم کیفری بر مدنی ۴-اعتبار امر مختوم مدنی بر کیفری. در این مقاله به اقتضای بحث، توضیح مختصری در خصوص هر یک از این قواعد ذکر می‌شود.

۲ - اناطه

اناطه عبارت است از حالت توقف رسیدگی و اظهار نظر یک دادگاه بر ثبوت امر دیگری در دادگاه دیگر. در معنی عام اناطه عبارت است از توقف رسیدگی به دعوی اصلی بر رسیدگی به امر دیگر که باید پیش از رسیدگی به دعوی اصلی مختومه گردد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶، ص ۱۲۲). از آنجا که به حکم قاعده «اذن در شیئی اذن در لوازم آن می باشد» مرجع رسیدگی کننده به دعوی قادر به رسیدگی به تمام ارکان و عناصر مقدماتی دعوی خود می‌باشد لذا مفهوم اناطه با این ویژگی که رسیدگی را متوقف کند، امری خلاف اصل محسوب می‌شود. قرار اناطه به جهت ساختار قانون حاکم بر رسیدگی به موضوعات مختلف طرح‌ریزی شده و مغایرت ذاتی میان این مقررات، اجازه دخالت خارج از حدود آن‌ها را به مراجع دیگر، غیر از مراجع اصلی نخواهد داد. مقررات آیین دادرسی مدنی، اثبات مسائل شخصی را با شیوه مناسب، بر عهده دادگاه حقوق قرار داده است و این امکان برای دادگاه جزایی منتفی است. با این اوصاف، اگر مرجع اصلی به صورت متعارف و بدون دخالت در قواعد ذاتی دیگر مراجع بتواند به موضوعات رسیدگی کند، نوبت به اناطه نمی‌رسد (خدابخشی، ۱۳۸۴، ص ۲۵۹)؛ بنابراین، دامنه اعمال اناطه در امور کیفری تا حدود بسیار زیادی کاسته می‌شود، همانطور که رأی وحدت رویه شماره ۵۲۹ صدور قرار اناطه را جز در موارد خاص، امری خلاف محسوب می‌کند.

برای جلوگیری از صدور احکام معارض نباید دو دادرسی را برای «مسأله»، «ادعا» یا «دعوا» واحد به جریان انداخت. تعارض دو نتیجه، سبب تعارض در عملکرد دادگاه‌ها می‌شود و اعتماد ملی و بین‌المللی را سلب می‌کند. دعاوی مدنی و کیفری از این حیث تفاوتی ندارند و جلوگیری از تعارض آراء، نوعی پل ارتباطی میان آن‌ها و قواعدی نظیر «اناطه»، «تعليق دعوا

حقوقی به دلیل مطرح بودن دعوی کیفری مرتبط» و «حاکمیت حکم کیفری بر دعوا مدنی» به وجود می‌آورد (خدابخشی، ۱۳۸۷، ص ۱۴۳).

مبنای صدور قرار اناطه رسیدگی فنی و تخصصی به مسأله‌ای است که در صلاحیت دادگاه اصلی قرار ندارد. برای نمونه، در ماده ۲۹ قانون جدید رسیدگی به تخلفات رانندگی آمده است: «نقل و انتقال خودرو به موجب سند رسمی صورت می‌گیرد...». بنابراین، اگر در خلال رسیدگی کیفری موضوع متنازع فیه خودرویی باشد در این صورت آیا بر مبنای رأی وحدت رویه ذکر شده دادگاه جزا مجاز به رسیدگی به مسأله مالکیت خودرو نیز خواهد بود؟

بدیهی است ملاک‌های ارائه شده در آرای وحدت رویه و محکمه انتظامی قضات (شهیدی، ۱۳۳۰، ۴۰۹) با مبانی صدور قرار اناطه همخوانی ندارد. در مثال ذکر شده به اعتقاد ما در برخی موارد صدور قرار اناطه برای رسیدگی به موضوع در دادگاه حقوق به مصلحت نزدیک‌تر است. همان‌طور که در محاکم حقوقی دعوی الزام به تنظیم سند رسمی و اثبات مالکیت و اثبات بیع خودرو امری شایع است و دادگاه حقوق با بررسی و در نظر گرفتن تمامی ابعاد موضوع و تعهدات متقابل طرفین و اختیارات و انتقالات ایادی قبلی آن... حکم دقیق و قاطع در خصوص موضوع صادر می‌نماید و لذا رسیدگی این امور در دادگاه جزا از چنین جامعیت و دقتی برخوردار نیست (مشروح مذاکرات رأی اصراری شماره ۱۷۹ مورخ ۱۳۴۸/۷/۹ - علی آبادی، ۱۳۸۴، صص ۴۲۳ الی ۴۲۵).

ظاهر ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی به صورت کلی دامنه صدور قرار اناطه را تا آنجا پیش برده است که هرگاه امری حتی در صلاحیت محلی دادگاه اصلی نباشد و دعوی اصلی متوقف و منوط به طرح دعوی باشد که در صلاحیت محلی دادگاه اصلی نیست، مجاز به صدور قرار اناطه نیز خواهد بود (مهاجری، ۱۳۸۷: ص ۴۳). البته، برخی (پالندی و قبادی نژاد، ۱۳۸۷، صص ۳۴ و ۴۰) نیز با أخذ وحدت ملاک از ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ صدور قرار اناطه را صرفاً برای اموری که در صلاحیت ذاتی دادگاه قرار ندارد جایز می‌دانند.

خواهان مطابق ماده ۱۹ برای ادامه رسیدگی و عدم صدور قرار ردّ دعوی ناچار به طرح دعوی در دادگاه ذی صلاح برای اثبات امر طاری خواهد بود اما پرسش این است که آیا تنها خواهان می‌تواند از این فرصت استفاده نماید و خواننده چنین حقی را ندارد؟ برای نمونه، اگر خواننده مدعی امری شود که در صلاحیت دادگاه اصلی قرار ندارد و دعوی نیز متوقف بر رسیدگی به موضوع مورد ادعای خواننده باشد آیا دادگاه حق صدور قرار اناطه را نخواهد داشت؟ به نظر می‌رسد دادگاه برای بررسی مدعیات خواننده در دادگاه ذی‌صلاح ناچار به صدور قرار اناطه خواهد بود چرا که مبنای صدور قرار اناطه توقف دادرسی بر اثبات موضوعی است در صلاحیت دادگاه دیگر قرار دارد و این امر نیز خارج از مصادیق اناطه نخواهد بود.

۳- تأثیر آراء محاکم کیفری بر دادرسی مدنی

حقوقدانان بر مبنای ماده ۲۲۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی و جلوگیری از صدور آرای متعارض به جهت حفظ نظم عمومی قاعده اعتبار امر مختوم کیفری بر مدنی را پذیرفته‌اند و در مقایسه با ماده ۳۹۱ قانون سابق آیین دادرسی مدنی از این حسن برخوردار است که از توقیف دادرسی و اطاله آن کاسته است (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ص ۳۷۱). بر این اساس قانون‌گذار در مورد جعل به صراحت تبعیت حکم مدنی از حکم کیفری را بیان کرده است که در واقع مصداقی از قاعده اعتبار امر مختوم کیفری بر مدنی است.

نگارنده پس از بررسی و مطالعه آراء قضایی بسیاری که مرتبط با ماده مزبور است، تاکنون به حکم و پرونده‌ای که حکایت از اختلاط دادرسی کیفری و مدنی در دادگاه مدنی باشد را بر اساس نص ماده ۲۲۷ که اعلام داشته است: «...دادگاه به هر دو ادعا یک جا رسیدگی می‌کند...» دسترسی پیدا نکرده است و به نظر می‌رسد راهکار مواد ۳۹۰، ۳۹۱ و ۳۹۲ قانون سابق در این زمینه با اصول دادرسی کیفری همگام تر باشد چرا که مشخص نیست روش قانون جدید برای شخصی که غیر از اصحاب دعوی مرتکب جعل شده است و در دادرسی اصلی نبوده چیست؟ و به همین خاطر رویه قضایی نیز متمایل به دادرسی‌های جداگانه کیفری و مدنی

هستند و روش قانون جدید بر توقیف دادرسی تا تعیین تکلیف دادرسی کیفری امری است که در محاکم عالی و تالی مورد پذیرش قضات قرار گرفته است.

بنابراین، دادرس محکمه حقوق بایستی به حکمی که از محکمه کیفری در خصوص موضوع صادر شده است توجه نماید و نمی‌تواند در ارتکاب عملی که به خواننده نسبت داده شده است رسیدگی را از نو آغاز نماید. لیکن نباید چنین پنداشت که هرچه بر قلم دادرس کیفری جاری شود در دادگاه مدنی معتبر است. این اعتبار محدود به اموری است که به طور قاطع نسبت به آن اظهار نظر شده و لازمه رسیدگی به جرم و تعیین کیفر بوده است (کاتوزیان، ۱۳۸۶، ص ۷۱۲). برای آنکه بتوانیم حدود تأثیر اعتبار امر مختوم کیفری را بر دادرسی مدنی بررسی نماییم ضرورت دارد ارکان مادی و معنوی جرایم را به دقت مورد ارزیابی قرار دهیم.

۱-۳- رکن مادی جرم

رکن مادی جرم عناصری دارد؛ برخی از این عناصر، همانند فعل در تمامی جرایم و تعدادی دیگر، مانند تحقق زیان و رابطه سببیت، تنها در برخی از آن مؤثرند. لذا، به جهت نقش متفاوتی که این اجزاء در ضروری شناختن رسیدگی‌های دادگاه ایفا می‌کنند، لازم است هر یک به طور جداگانه مورد بررسی قرار گیرند:

تحقق مسئولیت جزایی موکول به آن است که رفتاری مجرمانه از انسان ظاهر شود. اگرچه قانون‌گذار در جرایم مادی صرف، وجود عنصر معنوی را مفروض گرفته، در رابطه با عنصر مادی هرگز چنین نکرده است. پس در هر دعوی کیفری نخستین مرحله آن است که وقوع فعل مجرمانه بررسی شود، چنان ضرورتی که برای دادرسی مدنی مفهوم تبعیت کامل از حکم کیفری را خواهد داشت. زمانی که جرم تخریب به متهمی منسوب می‌شود، دیگر دادگاه مدنی قادر نخواهد بود تا دخالت او را در حدوث فعل زیانبار انکار کند و از طرفی نیز برائت متهم (از رکن مادی جرم) راه اثبات تحقق فعل زیانبار را بر دادرسان مدنی خواهد بست.

نفی عنصر مادی، ارتکاب فعل مجرمانه را از جانب متهم منتفی می‌سازد. اما می‌تواند ناظر به این معنا هم باشد که اصولاً فعلی رخ نداده است. در این رابطه، تنها اظهار نظر دادگاه کیفری

در خصوص رابطه متهم با تحقق جرم در دعاوی مدنی واجد اعتبار امر مختوم بوده و دادگاه حقوق نمی‌تواند بر خلاف آن رأی صادر نماید (آهنی، ۱۳۷۷، ص ۸۵).

بنابراین، اگر در حکم برائت اصل عمل (رکن مادی جرم) نفی شود و دادگاه برائت متهم را اعلام کند قطعاً اظهار نظر دادگاه در خصوص نفی خسارت و اصل تخریب مورد متابعت دادگاه حقوق بایستی قرار گیرد. اما دیگر اظهارات دادگاه در خصوص نفی خسارت، به لحاظ عدم ضرورت طرح آن، دادرسان مدنی را مقید نخواهد کرد. برای نمونه در مثال فوق اگر دادگاه به لحاظ عدم مباشرت متهم در تخریب، وی را تبرئه نماید و ضمن آن اعلام نماید که تخریبی از جانب متهم نیز احراز نشده است این امر مانع از آن نخواهد بود که خواهان در دادگاه حقوق بتواند نسبت به شخص دیگری خسارت را اثبات و آن را مطالبه نماید.

با توجه به مراتب فوق قانون‌گذار حصول نتیجه را شرط تحقق کلیه جرایم ندانسته است. در جرایم مطلق که چنین خصیصه‌ای ندارند، صرف ارتکاب فعل مجرمانه در تحقق جرم کفایت می‌کند. لذا، هرگونه اظهار نظر محاکم جزایی در وقوع زیان یا قلمرو آن بر دادرسی مدنی تحمیل نخواهد شد. بارزترین مصداق جرم مطلق را اهانت دانسته‌اند که به صرف بیانی اهانت‌آمیز واقع شود (شامیانی، ۱۳۸۰، ص ۵۲۸). گرچه زیان معنوی می‌تواند نتیجه جرم باشد اما محاکم کیفری وظیفه‌ای در بررسی آن ندارند.

عکس این مطلب در جرایم مقید صادق است؛ جرایمی که واقع نمی‌شوند مگر اینکه نتیجه آن‌ها حاصل شود. پس لازم است تا دادرسی کیفری به بررسی نتیجه پردازد و دعاوی مدنی نیز از مدلول حکم کیفری تبعیت کند. اظهارات دادگاه در خصوص کمیت و کیفیت زیان نیز تنها زمانی واجد اعتبار می‌شود که قلمرو زیان در تحقق جرم یا اعمال کیفر موثر شود. به طوری که در برخی جرایم علیه اشخاص (مواد ۷۱۴ تا ۷۱۸) چنین وضعیتی حاکم بوده و شدت زیان از مهمترین عوامل تعیین کیفر تلقی می‌شود.

۲-۳- رکن معنوی جرم

دادرس کیفری مکلف است به مقتضای هر جرم عنصر معنوی آن را بررسی و تقصیر متهم را در ارتکاب فعل مجرمانه احراز نماید. بنابراین، مفهوم تقصیر در مسئولیت کیفری و تمایز آن در مسئولیت مدنی از جمله موضوعاتی است که بایستی به دقت ملاحظه گردد و تأثیر این بحث به صورت مستقیم در اعتبار امر مختوم کیفری بر دادرسی مدنی قابل مشاهده است.

تقصیر عبارت است از ترک عملی که شخص ملزم به انجام دادن آن است یا ارتکاب عملی که از انجام دادن آن منع شده است (قاسم‌زاده، ۱۳۷۸، ص ۴۱). قسمت نخست را تفریط و قسمت دوم را تعدی می‌نامند. تقصیر اعم از تعدی و تفریط است (ماده ۹۵۳ قانون مدنی). تقصیر در حقوق مدنی به صورت نوعی تحلیل می‌شود و عنصر اجتماعی در این مفهوم، اساس آن را به تجاوز از عرف و محدوده‌ی پیش‌بینی شده‌ی مرسوم و معقول باز می‌گرداند؛ لذا، برای تمیز تقصیر معیار رفتار انسانی متعارف در همان شرایط را در نظر می‌گیرند. بنابراین حقوق مدنی، هر عملی را که نوعاً سبب خسارتی شود تقصیر می‌داند و نوع خسارت و زیان (بدنی - مالی و غیره) هرگز در مفهوم تقصیر قرار داده نخواهد داشت.

در حقوق جزا، اصولاً مجازات علیه شخصی اعمال می‌شود که دارای سوء نیت و قصد مجرمانه باشد. عمد در ارتکاب فعل غیر قانونی، بالاترین درجه‌ی تقصیر در حقوق کیفری است، ولی حقوق در مواردی، تقصیر سنگین مرتکب را نیز با مجازات پاسخ می‌دهد، هر چند این مجازات، معادل تقصیر عمدی نیست و به مراتب سبک‌تر می‌باشد، اما اگر عمل مرتکب به اندازه‌ای از تقصیر برسد که دخالت حقوق کیفری را از هدف و فلسفه‌ی خود دور کند و ضمانت اجرایی غیر از مجازات برای آن عمل، مناسب باشد، این تقصیر از حوزه حقوق کیفری خارج و وظیفه‌ی دیگر بخش‌های حقوقی است تا نتایج چنین تقصیری را مشخص نمایند. اگر قرار باشد که حقوق کیفری برای هر رفتار غیر متعارفی، ضمانت اجرا تعیین کند، قلمرو این حقوق با حقوق مدنی، یکسان خواهد شد، در حالی که دوگانگی و استقلال هر یک از این رشته‌ها، امری بدیهی و لازم است؛ چنانکه مفاهیم تقصیر سازمانی، تقصیر اقتصادی و نظایر آن، ارتباطی با حقوق کیفری ندارد و مجازاتی به دنبال نخواهد داشت، ولی در حقوق

مدنی، جزء اسباب مسئولیت است (کاتوزیان، ۱۳۸۶، ص ۵۱- بادینی، ۱۳۸۲، ص ۱۰۱- خدابخشی، ۱۳۸۶، صص ۱۰۵-۱۱۰).

در حقوق جزا، این چنین نیست که هر کس که با علم و قصد مرتکب عمل خلاف قانون شود، مجرم باشد. اجرای مجازات‌ها منوط به وجود شرایطی است که بتوان قصد مجرمانه را به مرتکب منتسب کرد. عوامل رافع مسئولیت، کیفیاتی درونی و نفسانی هستند که به موجب آن به رغم وقوع جرم بزه به مرتکب منتسب نمی‌شود و لیکن کیفیات مزبور شخصی است و تأثیری در حقوق معاونین و شرکا ندارد. در هر حال مسئولیت مدنی پابرجاست (شکری، ۱۳۸۴، ص ۱۳۴). عوامل رافع مسئولیت موضوع مواد ۴۹، ۵۱، ۵۳ و ۵۴ قانون مجازات اسلامی است. برای نمونه، صغیر و مجنون که مسئولیت کیفری هم‌سنگ دیگران نداشته اما در مسئولیت مدنی با سایرین برابرند (ماده ۱۲۱۶ قانون مدنی). پس اعتبار حکم در نفی مبانی مسئولیت کیفری نمی‌تواند مانع اقامه دعوی مدنی شود.

اکراه غیر قابل تحمل رافع مسئولیت کیفری می‌باشد و تنها جرم قتل به لحاظ شدت عمل از این قاعده مستثنی شده است (مرعشی، ۱۳۷۳، ص ۱۱۹). اما در حقوق مدنی اکراه فقط در مواردی که مسئولیت مبتنی بر تقصیر است یا شدت اجبار به قطع رابطه سببیت میان فعل مباشر و ورود زیان منتهی می‌شود، مسئولیتی بر عهده مباشر نیست. اما در دیگر موارد، اثر اکراه را در رفع مسئولیت نپذیرفته‌اند (کاتوزیان، ۱۳۸۶، ص ۱۲۸). بنابراین، اعتبار حکم کیفری در این خصوص نمی‌تواند مانع طرح دعوی مدنی باشد. در فقه برخی فقیهان اکراه را رافع مسئولیت می‌دانند (نجفی، ۱۳۶۸، صص ۳۷ و ۵۷).

در کنار عوامل رافع مسئولیت عواملی مانند حکم قانون، امر آمر قانونی، دفاع مشروع، رضایت و اضطرار یا ضرورت از علل موجهه‌ی جرم تلقی شده و موجب می‌شوند تا هیچ‌گونه کیفری علیه مرتکب بار نشود. در مواردی مانند امر آمر قانونی، دفاع مشروع و حکم قانون اگر خسارتی متوجه دیگری شود، عامل زیان مسئول آن نخواهد بود لذا حکم کیفری برائت بر دادرسی مدنی حاکم خواهد بود. در خصوص رضایت، از آنجا که هیچ‌کس نمی‌تواند رضایت به اخلال نظم عمومی دهد اصولاً این عامل در شمار عوامل موجهه جرم قرار نمی‌گیرد. اما استثنائاً در برخی جرایم مانند تصرف عدوانی و تخریب که عدم رضایت مالک رکن

تشکیل دهنده آن‌ها است، اذن مالک مانع تحقق جرم می‌شود بنابراین خسارات مالی تا آنجا که با مانع نظم عمومی مواجه نباشد، حق مطالبه خسارت را از زیان‌دیده سلب می‌کند. در ارتباط با اضطرار نیز چرا باید کسی بتواند به هزینه دیگری خود را از مهلکه نجات داده و مکلف به جبران خسارت هم نباشد؟ (لنگرودی، ۱۳۸۲، ص ۸۰) اضطرار سبب رفع حکم تکلیفی است که ماده ۵۵ قانون مجازات اسلامی به آن اشاره دارد اما حکم وضعی آن از جمله جبران خسارات به قوه خود باقی است (محقق داماد، ۱۳۸۱، ص ۱۲۸). اگر اضطرار به سبب خطایی رخ دهد، مسئولیت متوجه کسی است که مرتکب خطا شده است. در مواردی که تقصیر شرط ایجاد مسئولیت مدنی است با اینکه مضطر را نمی‌توان به عنوان مقصر مسئول شناخت، رجوع به او به عنوان استیفای بدون جهت امکان دارد (کاتوزیان، ۱۳۸۶، صص ۳۲۵ و ۳۲۶). لذا دادرسی مدنی مکلف به تبعیت از حکم کیفری نخواهد بود.

در این قسمت ذکر نمونه‌ای ارتباط مسائل را روشن‌تر می‌سازد؛ فرض کنید اداره منابع طبیعی علیه شخصی شکایتی را مبنی بر تصرف عدوانی اراضی ملی مطرح نماید، دادگاه نیز حکم برائت متهم را صادر نماید و پس از تجدید نظر خواهی در دادگاه تجدید نظر رأی بدوی تأیید گردد. از سوی دیگر اداره منابع طبیعی اقدام به طرح دعوی خلع ید علیه همان شخص در دادگاه حقوق می‌نماید و دادگاه حقوق حکم به خلع ید صادر نماید و این رأی نیز پس از تجدید نظر خواهی عیناً تأیید گردد. در ظاهر امر این آراء متعارض هستند در حالی که این موضوع ارتباطی به تبعیت دادگاه حقوقی از دادگاه کیفری ندارد.

با توجه به مطالب فوق دو فرض قابل تصور است: ۱- دادگاه جزا یا دادسرا به خاطر عدم احراز سوء نیت، متهم را از جرم موصوف تبرئه نموده ۲- دادگاه جزا با توجه به تعریف تصرف عدوانی در ماده ۱۵۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ به علت عدم احراز سبق تصرف شاکی متهم را تبرئه می‌نماید. بدیهی است در مورد هر یک از فروض فوق دادگاه حقوق ملزم به تبعیت نبوده و موضوع مشمول اعتبار امر مختوم کیفری بر مدنی نخواهد بود و فرصتی برای اعمال ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب برای اعاده دادرسی وجود ندارد و آرای صادر شده قطعی خواهد بود.

۴- تأثیر آرای محاکم حقوقی بر دادرسی کیفری

چنانکه در مبحث قرار اناطه بیان شد، در صورتی که دادگاه جزا برای احراز ارکان جرم مطروحه با موضوعی مواجه شود که رسیدگی و اثبات آن در صلاحیت دادگاه حقوق است ناچار به صدور قرار اناطه و تعلیق دادرسی کیفری تا صدور حکم توسط دادگاه حقوق خواهد بود. رویه قضایی در رابطه با قاعده اناطه رویه متفاوتی را پیش گرفته است. برخی از این اختلافات ناشی از ابهام قوانین و برخی دیگر ناشی از استنباطی است که دادرسان از این قاعده دارند.

۴-۱- نظام تحصیل دلیل در دادرسی کیفری

همان‌طور که نظام ادله معنوی یا همان اقناع وجدانی دادرس با نظام دادرسی اسلام هماهنگ و همسو است و به همین دلیل در نظام قانون‌گذاری بعد از انقلاب اسلامی نیز با الهام از ویژگی‌های دادرسی اسلامی، روش ادله معنوی در نظام قضایی ایران کماکان تثبیت و تسجیل گردیده است؛ اما با توجه به رویکرد قانون‌گذار در جرایم دارای مجازات حدود و قصاص، به نظر می‌رسد سیستم دادرسی در حقوق ایران را باید ترکیبی از سیستم ادله قانونی و ادله معنوی با تفوق سیستم اخیر بر سیستم ادله قانونی برآورد کرد؛ ادله در پرتو اصل آزادی در تحصیل ادله کیفری و نظام اقناع وجدان دادرس دارای طریقت هستند و هر دلیل، ارزشی هم سنگ با سایر ادله دارد و تعیین ارزش و توان اثباتی هر دلیل موقوف به سنجش و ارزیابی توسط دادرسان است، قاضی کیفری برای صدور حکم باید به درجه‌ای از یقین و اطمینان برسد که اقناع خود را بر آن مبتنی سازد (تدین، ۱۳۸۹، ص ۷۵).

با توجه به مراتب فوق دادرس دادگاه جزا صدور قرار اناطه را امری استثنایی پنداشته و تا آنجا که قادر به کشف و تحصیل دلیل و احراز ارکان جرایم باشد خود را ناچار به صدور قرار اناطه نمی‌بیند. این موضوع در حقوق فرانسه به قاعده‌ای شهرت یافته است که بیان می‌نماید: «قاضی دعوا قاضی ایراد است» (دادبان، ۱۳۷۷، ص ۶۱۶). براساس این قاعده به قاضی کیفری اجازه داده می‌شود که در جریان رسیدگی به جرایم، مسایل حقوق مدنی و اداری آن را بررسی و

رسیدگی نماید. فلسفه این قاعده را می‌توان در نظام آزادی تحصیل ادله کیفری و اصل سرعت در جریان دادرسی کیفری جستجو کرد.

۲-۴- رویه قضایی و اعتبار احکام مدنی بر دادرسی کیفری

هیأت عمومی دیوان عالی کشور در رأی شماره ۵۷۵ و وحدت رویه به خوبی اعتبار احکام مدنی را در خصوص موضوع پذیرفته است. در این رأی آمده است: «دعوی مالکیت اشخاص حقیقی یا حقوقی نسبت به اموالی که با حکم دادگاه‌های انقلاب اسلامی مصادره شده از جمله دعاوی حقوقی می‌باشد که رسیدگی آن در صلاحیت خاصه دادگاه‌های عمومی حقوقی است و دادگاه‌های انقلاب اسلامی بر اساس حکم قطعی دادگاه‌های حقوقی که بر مالکیت مدعی صادر شود مستنداً به اصل ۴۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و قانون نحوه اجرای آن مصوب ۱۷ مردادماه ۱۳۶۳ در مورد رد مال به‌صاحب آن اقدام می‌نمایند...» (روزنامه رسمی، شماره ۱۷۹۹ مورخ ۱۳۷۱/۵/۵). این رأی نیز در راستای اجرای قاعده اناطه و توجه به مبانی آن صادر شده است.

دادگاه جزایی شهرستان گنبد نیز (دادنامه مورخه ۹۱/۲/۹) در دعوی استفاده از سند مجعول به جهت آنکه اصالت سند مورد ادعا در دعوی مدنی با صدور قرار کارشناسی و ادله ارائه شده نهایتاً در دادگاه بدوی و تجدید نظر حقوقی به اثبات رسیده بود به جهت عدم کفایت ادله، حکم براءت متهم را صادر نمود. اما پرسش اساسی در جایی است که اگر دادگاه حقوق تمام تلاش خود را مطابق ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی در کشف واقع بکار گیرد و تمامی طرق قابل پیش بینی در جهت رسیدگی به موضوع مورد ادعا را نیز در نظر قرار دهد آیا بایستی دوباره ادعای استقلال حقوق کیفری را پذیرفت؟ خصوصاً زمانی که شاکی پرونده به همان ادله ای استناد می‌نماید که در دادگاه حقوق نیز به آن استناد نموده و مورد توجه قرار گرفته است؟ به اعتقاد ما همان طور که در برخی احکام اعتبار منطوق حکم دادگاه حقوق در دادرسی کیفری مورد پذیرش واقع شده است (صمدی اهری، ۱۳۷۸، ص ۱۱۳ و خدابخشی، ۱۳۸۹، ص ۳۴۳)، در برخی موارد، نظیر مثال ذکر شده (دادنامه

مورخ ۹۱/۲/۹)، اعتبار اسباب موجهه حکم دادگاه حقوق در دادرسی کیفری خصوصاً در مواردی که شاکی دلیل جدیدی به دادگاه ارائه نمی‌دهد، بایستی مورد پذیرش واقع شود و دادرسی دادگاه جزا باید در جهت رسیدگی به مورد ادعا، ادله اثباتی (اسباب موجهه) حکم اصالت سند را مورد بررسی قرار داده و در صورت صحت آن‌ها، ناچار به تبعیت از حکم دادگاه حقوق خواهد بود.

شایان ذکر است که رأی وحدت رویه مزبور به موجب رویه وحدت رویه شماره ۵۸۱ نسخ شده است. در رأی اخیر هیأت عمومی دیوان عالی کشور اعلام داشت: «دادگاه‌های انقلاب اسلامی که به فرمان مبارک امام راحل رضوان‌الله تعالی علیه و مصوبه بیست و هفتم خرداد ماه ۱۳۵۸ شورای انقلاب تشکیل شده‌اند بر طبق اصل یکصد و شصت و یکم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و تحت نظارت دیوان عالی کشور به جرایمی که در اصل چهل و نهم قانون اساسی و قانون حدود صلاحیت دادرسی و دادگاه‌های انقلاب مصوب ۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۶۲ مجلس شورای اسلامی معین شده رسیدگی می‌نمایند و صلاحیت آن‌ها نسبت به صلاحیت دادگاه‌های عمومی دادگستری اعم از حقوقی و کیفری از نوع صلاحیت ذاتی است. احکام صادره از دادگاه‌های انقلاب در بعضی موارد علاوه بر جنبه کیفری و مجازات مرتکب واجد جنبه حقوقی هم می‌باشد و اموال نامشروع او را نیز شامل می‌شود. در چنین موردی هر نوع ادعای حقی که از طرف اشخاص حقیقی یا حقوقی نسبت به این اموال عنوان شود ولو به ادعای خارج بودن آن مال از دارایی نامشروع محکوم علیه باشد رسیدگی آن بر حسب شکایت شاکی و طبق ماده ۸ و تبصره ماده ۵ قانون نحوه اجرای اصل چهل و نهم قانون اساسی مصوب ۱۷ مردادماه ۱۳۶۳ با دادگاه صادر کننده حکم می‌باشد و دادگاه انقلاب پس از رسیدگی اگر صحت ادعا را تشخیص دهد بر طبق ذیل اصل چهل و نهم قانون اساسی مال را به صاحبش رد می‌کند. و آلا به بیت‌المال می‌دهد. بنا به مراتب مزبور هیأت عمومی وحدت رویه دیوان عالی کشور بر اساس ذیل ماده واحده قانون وحدت رویه قضایی مصوب ۷ تیرماه ۱۳۲۸ در رأی وحدت رویه شماره ۵۷۵-۷۱.۲۹-۲۹ تجدید نظر نموده و با تغییر رأی مزبور رسیدگی به ادعای اشخاص حقیقی یا حقوقی را نسبت به اموالی که دادگاه‌های انقلاب نامشروع شناخته

و مصادره نموده‌اند در صلاحیت دادگاه‌های انقلاب تشخیص می‌دهد بنابراین رأی شعبه ۲۴ دیوان عالی کشور که باین نظر مطابقت دارد صحیح و منطبق با موازین قانونی است. این رأی بر طبق ماده واحده قانون وحدت رویه قضایی مصوب ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است» (روزنامه رسمی، شماره ۱۴۰۲۶، مورخ ۱۳۷۲/۲/۱۶). در آراء وحدت رویه ۵۷۵ و ۵۸۱ که تفصیل آن گذشت، گرایش رویه قضایی از اعتبار تا عدم اعتبار آراء دادگاه حقوق در دادرسی‌های دادگاه انقلاب (دادگاه اصل ۴۹) مشخص شده است و هیات عمومی دیوان عالی کشور در عدول از رأی اولی (۵۷۵) اهدافی را دنبال می‌نموده است که یکی از مهمترین آن‌ها جلوگیری از سوء استفاده اشخاص مختلف در مراجعه به دادگاه حقوق می‌باشد.

بنابراین رأی اخیر به صراحت صلاحیت رسیدگی به اموال نامشروع را در صلاحیت دادگاه انقلاب قرار داده و دادگاه حقوق به نص مزبور نمی‌تواند در خصوص این اموال اظهار نظر کند. اما در سایر محاکم کیفری آرای که از سوی دادگاه‌های حقوق در خصوص مال مورد ادعا صادر می‌شود بایستی در دادرسی کیفری معتبر شناخته شده و دادگاه جزا حق معارضه با آن را نخواهد داشت.

در رسیدگی به جرم ورشکستگی به تقصیر و تقلب موضوع مواد ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ قانون مجازات اسلامی، در صورتی که دادگاه جزا با معیارهای پیش گفته اقدام به صدور قرار اناطه نماید و دادگاه حقوق نیز ورشکستگی تاجر را بر اساس مواد ۵۴۵ تا ۵۵۴ قانون تجارت احراز نماید یا احراز ننماید بدیهی است رأیی که در این رابطه از سوی دادگاه حقوق صادر می‌شود بایستی مورد تبعیت دادگاه جزا قرار گیرد.

۵- استقلال دادرسی مدنی و کیفری

نظام ادله اثباتی و همچنین اداره و تحصیل دلایل در دو بخش حقوق کیفری و مدنی بر اساس اهدافی که هر یک از آن‌ها به دنبال آن هستند، متمایز و واجد اوصاف خاص خود

می‌باشند. طبیعی است که دادرسی مدنی و کیفری صرف نظر از مشترکاتی که دارند نسبت به یکدیگر نیز دارای استقلال می‌باشند. در این قسمت به اجمال به برخی از این موارد می‌پردازیم.

۱-۵- اقرار کیفری و مدنی

مخلوط کردن مفهوم اقرار مدنی و کیفری می‌تواند آثار سوء بسیار به ویژه در رعایت حقوق متهم داشته باشد. به یاد داشته باشیم با «اقرار مدنی» آنچه از دست می‌رود، در تحلیل نهایی، مال و حقوق مالی است اما در اقرار کیفری چیزی که نابود می‌شود آزادی، آبرو، موقعیت اجتماعی و حتی جان اقرار کننده است. با یکسان پنداشتن «اقرار مدنی» و «اقرار کیفری» بسیاری گمان می‌برند همچنان که با اقرار بدهکار به بدهکار بودن، دعوی تمام و به نفع مدعی (خواهان) حکم صادر می‌شود، در پرونده کیفری هم وقتی متهم اقرار کرد کار تمام است و هیچ بررسی و پرس و جوی بیشتری لازم نیست (کشاورز، ۸۸، ص ۶)؛ اما واقعیت این است که این دو از جهات زیر با یکدیگر تفاوت دارند:

۱- در امور مدنی وقتی اقرار تحقق یافت اثر آن به نفع مقررله محقق می‌شود و این اثر قابل انتفا نیست. اما در اقرار کیفری توبه مقرر می‌تواند باعث عفو و سقوط مجازات شود (مواد ۷۲، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۸۲، تبصره ۱۹۹ قانون مجازات اسلامی).

۲- در امور مدنی اقرار مقرر ممکن است مجمل باشد و حاکم می‌تواند تبیین و روشن کردن مطلب را از کسی که اقرار کرده، بخواهد. اما در امور کیفری اگر اقرار متهم مجمل باشد حاکم حق ندارد از او توضیح بخواهد بلکه ناچار است در صورت نبودن دلیل دیگر حکم به برائت او بدهد. البته پیامبر (ص) در مورد کسی که مصرأً چهار بار اقرار به زنا کرده بود، اقدام به تحقیق فرمودند تا شاید مقرر در موردی اشتباه کرده و خدش‌هایی در اقرارش باشد. (کشاورز، ۸۸، ص ۶).

۳- در امور مدنی انکار بعد از اقرار مطلقاً مسموع نیست اما در مسائل کیفری حداقل در یک مورد انکار بعد از اقرار چه لفظاً و چه عملاً قابل استماع و باعث ترتیب آثار است. در زنا اگر متهم اقرار به زنا یا محصن یا محصنه کند که مستوجب رجم (سنگسار) یا قتل است؛ الف- اگر بعد از اقرار انکار کند، حد رجم و قتل ساقط می‌شود (ماده ۷۱ ق.م.ا).

ب- هرگاه در موقع اجرای حکم رجم از گودالی که در آن قرار گرفته فرار کند (یعنی عملاً اقرارش را انکار کند)، حد ساقط می‌شود. (ماده ۱۰۳ ق.م.ا.)

۴- در امور مدنی، یک بار اقرار «مقر» برای ثبوت «مقرّ به» کافی است اما در امور کیفری چنین نیست؛

الف- در زنا برای جاری شدن حد چهار بار اقرار لازم است و کمتر از آن موجب تعزیر می‌شود نه حد (ماده ۶۸ ق.م.ا.).

ب- در لواط نیز چهار بار اقرار موجب حد (قتل) و کمتر از آن باعث تعزیر می‌شود (مواد ۱۱۴ و ۱۱۵ ق.م.ا.).

پ- سرقت با دو بار اقرار ثابت و مقر مستوجب حد می‌شود، اما اگر یک بار اقرار کند باید مال را به صاحبش برگرداند اما حد بر او جاری نمی‌شود (تبصره ماه ۱۹۹ ق.م.ا.).

با توجه به نمونه‌های فوق پرسش اساسی این است که آیا دادگاه حقوق بایستی به صرف برائت متهم در دادگاه جزا بلحاظ عدم وجود شرایط ذکر شده، متهم را از مسئولیت مدنی نیز میری کند؟ در نمونه اخیر الذکر قانونگذار تنها اقرار سارق را واجد مسئولیت مدنی دانسته است. اما سؤال اساسی تر این است که آیا از این نمونه می‌توانیم به یک قاعده کلی دست یابیم که هرگاه دلایل اثباتی برای احراز عمل مجرمانه کفایت نکند، مسئولیت مدنی متهم می‌تواند علی‌رغم تبرئه وی بر اساس اصول حقوق مدنی مورد رسیدگی قرار گیرد.

۲-۵- استقلال آرا محاکم کیفری و حقوقی به مثابه مصلحت

در جرم زنا اگر متهم (زانی) در مرحله تحقیقات مقدماتی مراجع انتظامی و دادسرا نزد قضات دادسرا اقرار به زنا نماید و سپس در مرحله دادگاه عندالحاکم اقرار ننماید و آن را انکار کند و بر همین اساس دادرس کیفری نیز به برائت متهم به لحاظ عدم کفایت ادله اثباتی نظر دهد، آیا مسئولیت مدنی متهم در پرداخت ارش البکاره، مهر المثل و سرپرستی طفل ناشی از زنا به تبعیت از حکم کیفری منتفی خواهد شد؟ رویه قضایی (دادنامه شماره ۷۴/۴/۱۱۴۵۲ دادگاه عمومی آمل، دادنامه شماره ۷۴/۶/۳۰۶۴۴ دادگاه تجدیدنظر مازندران) نشان داده است که نمی‌تواند در

برخی موارد به صرف فقدان ادله قانونی متهم را از مسئولیت مدنی وی در رابطه با عمل ارتكابی مبری نماید. بنابراین، بایستی دادرس دادگاه حقوق را مجاز بدانیم که بدون توجه به رأی کیفری بر اساس دلایل و مدارک موجود در پرونده کیفری نظیر اقرار در تحقیقات مقدماتی، قراین و امارات و آزمایشات DNA حکم به مسئولیت متهم تبرئه شده بدهد. به نظر ما در برخی از جرایم مانند زنا که ادله اثباتی آن در قانون بر اساس نظام ادله قانونی تنظیم یافته است و دادرس کیفری ناگزیر به احراز آنها است و در صورت نقصان، تعداد و یا عدم وجود شرایط لازم برای ادله اثباتی، بایستی به براءت متهم نظر دهد، دادرس مدنی می‌تواند با در نظر گرفتن رأی وحدت رویه شماره ۶۱۷ حکم به مسئولیت مدنی پدر (زانی) براساس نظام ادله اثباتی و اصول حقوق مدنی و با استفاده از امارات قضایی و قانونی صادر نماید. این موضوع یعنی، تفاوت اثبات مدنی و کیفری در برخی از فروع فقهی مطرح شده و علی‌رغم فقدان اثبات جنبه کیفری عمل، مانع از ثبات مسئولیت ترمیم خسارت (دیه) نمی‌شود. برای مثال در مورد یک با اقرار شخص به ارتكاب زنا، علی‌رغم تصریح به فقدان اثبات رکن جزایی (حد)، راجع به اثبات مدنی آن و ترتب مسئولیت پرداخت ارش البکاره یا مهرالمثل بین فقها اختلاف نظر است. گروهی از آنها وقتی اصل زنا را ثابت دانسته‌اند، حکم به تحقق ارش یا مهرالمثل می‌نمایند و گروهی دیگر این دو بخش را متمایز نموده و عدم اثبات حد (مجازات) را مانع از اثبات خسارت (ارش یا مهرالمثل) نمی‌دانند گروه اول به وحدت اثبات نظر دارند و گروه دوم به تعدد اثبات در حقوق مدنی و کیفری نظر دارند به نظر می‌رسد دیدگاه گروه اخیر به مصلحت نزدیکتر باشد (به نقل از: خدابخشی، ۱۳۸۹، ۴۵۶) در اینجا تعارض ظاهری احکام نیز می‌تواند بر اساس اهدافی که هر کدام از دادگاه‌های کیفری و مدنی تلاش می‌نمایند برطرف گردد، چرا که، دادگاه کیفری در پی تحقق نظم و حفظ آبرو و حیثیت افراد جامعه است و دادگاه مدنی در پی جبران خسارت وارده به زیان‌دیده است. نظریات مشوتی اداره حقوقی قوه قضاییه (نظریه شماره ۷/۶۳۶۳ مورخه ۱۳۸۴/۹/۹، نظریه شماره ۷۶۳۰ مورخ ۷۹/۸/۱۶، نظریه شماره ۷/۳۸۴۷ مورخ ۷/۶/۷۳، نظریه شماره ۷/۹۳۲ مورخ ۷۸/۳/۱۶) و وحدت ملاک تبصره ماده ۱۹۹ قانون مجازات

اسلامی نیز موید نظر اخیر می‌باشد. بنابراین دادگاه حقوق می‌تواند بر اساس ادله‌ای که در دادرسی کیفری مورد توجه قرار نگرفته است رأی مقتضی را صادر نماید.

نتیجه‌گیری

رویه قضایی به ما نشان داده است که بر اساس اصل صلاحیت‌ها و در نظر گرفتن نظم عمومی رسیدگی تخصصی توسط محاکم حتی احکام دادگاه‌های حقوقی نیز بر احکام محاکم کیفری حاکم می‌شوند نمونه‌هایی که آورده شد رویکرد واقع‌گرایانه رویه قضایی در حل مسائل مشابه است. در مثال‌های یاد شده به این نتیجه نیز رسیدیم که پذیرش اعتبار امر مختوم مدنی در رسیدگی کیفری ملازمه‌ای با نفی قاعده اعتبار آرای کیفری در رسیدگی‌های مدنی ندارد و همانطور که طرفداران اعتبار امر مختوم کیفری در مدنی به تعلیق دعوی مدنی استناد می‌نمایند، تعلیق دعوی کیفری به لحاظ عدم صلاحیت محکمه کیفری در رسیدگی به موضوع تا روشن شدن قضیه در دادگاه مدنی (اناطه دادگاه جزا به رسیدگی در دادگاه حقوق) نیز برای اثبات اعتبار آرای مدنی در رسیدگی کیفری کافی خواهد بود. همچنین در برخی از موارد به ویژگی استقلال گونه هر یک از رسیدگی‌های مدنی و کیفری نیز دست یافتیم و این ویژگی براساس اهداف مستقلی که هر یک از دادگاه‌های حقوق و جزا دارند و نظام ادله‌ای که هر یک از آنها در رسیدگی‌های خود دنبال می‌کنند قابل توجیه است.

فهرست منابع

الف- کتب و مقالات

- ۱- اداره وحدت رویه و نشر مذاکرات هیات عمومی دیوان عالی کشور، **آراء وحدت رویه هیات عمومی دیوان عالی کشور** سال‌های (۱۳۳۰ تا ۱۳۸۷، ۱۳۸۸)، دو جلدی، چاپ اول، تهران، سازمان چاپ و انتشار.
- ۲- استفانی، گاستون - لواسور، ژرژ - بولوک، برنار، (۱۳۸۸)، **آئین دادرسی کیفری**، مترجم: دکتر حسن دادبان، دوره دو جلدی، جلد دوم، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.

- ۳- الموسوی الخمینی، سید روح الله، (۱۴۰۳ هـ ق)، **تحریر الوسیله**، دو جلدی، جلد دوم، بیروت، دارالأنوار.
- ۴- انصاری، شیخ مرتضی، (۱۴۱۵ هـ ق)، **القضاء و الشهادات**، به قلم آخوند ملا حسینقلی همدانی، جلد اول، چاپ اول، قم کنگره شیخ.
- ۵- آهنی، بتول، (۱۳۷۷)، **اعتبار امر قضاوت شده کیفری در دعوای مدنی**، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق، دانشگاه تهران.
- ۶- بادینی، حسن، (۱۳۸۲)، **مبانی فلسفی تگرش اقتصادی به حقوق**، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۲، از ۹۱ تا ۱۳۶.
- ۷- بالندی و قبادی نژاد، (۱۳۸۷)، **قرار اناطه موضوع ماده ۱۹ قانون آ.د.م و بحث‌های پیرومون آن**، نشریه دادرسی سازمان قضایی نیروهای مسلح، ماهنامه شماره ۶۷، از ۳۴ تا ۴۰.
- ۸- تدین، عباس، (۱۳۸۹)، **ارزشیابی ادله کیفری در نظام دادرسی ایران و فرانسه**، فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه تربیت مدرس، از ۵۷ تا ۷۸.
- ۹- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۷۶)، **دانشنامه حقوقی**، جلد ۳، چاپ دوم، تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
- ۱۰- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۸۲)، **فرهنگ عناصر شناسی**، چاپ اول، تهران، انتشارات گنج دانش.
- ۱۱- حسینی حائری، سید کاظم، (۱۴۱۵ هـ ق)، **القضاء فی الفقه الاسلامی**، تک جلدی، قم، مجمع الفکر الاسلامی.
- ۱۲- حیاتی، علی عباس، (۱۳۸۵)، **شرح قانون آیین دادرسی مدنی**، تک جلدی، چاپ دوم، تهران، انتشارات سلسبیل.
- ۱۳- خدابخشی، عبدالله، (۱۳۸۶)، **جنبه‌های مدنی و کیفری دفاع مشروع**، فصلنامه الهیات و حقوق، شماره ۲۳، از ۹۱ تا ۱۱۶.
- ۱۴- خدابخشی، عبدالله، (۱۳۸۴)، **استقلال و پیوند حقوق مدنی و کیفری**، تک جلدی، چاپ اول، تهران، انتشارات فکرسازان.
- ۱۵- خدابخشی، عبدالله، (۱۳۸۹)، **تمایز بنیادین حقوقی مدنی و کیفری**، چاپ اول تهران، انتشارات شهردانش.

- ۱۶- خدابخشی، عبدالله، (۱۳۸۷)، نگرشی تازه به اعتبار امر مختوم در حقوق کیفری، مجله حقوق، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۳۸، شماره ۳ از ۱۳۹ تا ۱۶۴.
- ۱۷- خوبی، سیدابوالقاسم، (۱۳۷۷ ه.ق)، تکمله العروهی الوثقی؛ سیدمحمد کاظم طباطبایی یزدی دو جلدی، جلد اول، تهران، انتشارات حیدری.
- ۱۸- رشتی، میرزا حبیب‌الله، (۱۴۰۱ ه.ق)، کتاب القضاء و کتاب الغصب، تحقیق سیداحمد حسینی، قم، منشورات دارالقرآن الکریم.
- ۱۹- شهید ثانی (زین‌الدین عاملی)، (۱۴۱۰ ه.ق)، الروضی البهیة (معروف به شرح لمعه)، جلد ۳، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- ۲۰- شامیاتی، هوشنگ، (۱۳۸۰)، حقوق کیفری اختصاصی دو جلدی، جلد ۱، چاپ ششم، تهران، انتشارات مجد.
- ۲۱- شکری، سیروس، (۱۳۸۴)، قانون مجازات در نظم حقوقی کنونی، تک جلدی، چاپ چهارم تهران نشر مهاجر.
- ۲۲- شهیدی، موسی، (۱۳۳۰)، موازین قضایی، چاپ سوم، تهران، چاپخانه علمی.
- ۲۳- صمدی اهری، محمدهاشم، (۱۳۷۸)، نظریات قضایی دادستانی کل کشور، جلد اول، چاپ اول، تهران، کتابخانه گنج دانش.
- ۲۴- عاملی، شیخ حر، (۱۴۰۴ ه.ق)، وسائل الشیعه، بیروت، ۳۰ جلدی، جلد ۱۸ باب ۱۱، داراحیاء التراث العربی.
- ۲۵- علی‌آبادی عبدالحسین، (۱۳۸۴)، موازین قضایی هیأت عمومی دیوان عالی کشور ۵ جلدی، جلد ۱، چاپ اول، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- ۲۶- فرحزادی، علی‌اکبر، (۱۳۷۹)، معرفی اجمالی اصول بنیادین در دادرسی اسلامی، دیدگاه‌های حقوقی، پاییز و زمستان شماره ۱۹ و ۲۰. از ۳۷ تا ۸۰.
- ۲۷- قاسم‌زاده، سیدمرتضی، (۱۳۷۸)، مسئولیت مدنی ناشی از ترک فعل (تقصیر از نوع فعل سلبی یا ترک فعل)، فصلنامه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۴۴، از ۴۱ تا ۶۴.
- ۲۸- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۹)، اعتبار امر قضاوت شده در دعوای مدنی، تک جلدی، چاپ ششم، تهران، نشر میزان.

- ۲۹- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۶)، **الزام‌های خارج از قرارداد، ضمان قهری مسؤولیت مدنی**، دو جلدی، جلد اول، چاپ هفتم، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ۳۰- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۹۰)، **اثبات و دلیل اثبات**، دو جلدی، جلد اول، چاپ هفتم، تهران، نشر میزان.
- ۳۱- کشاورز، بهمن، (۱۳۸۸)، **اعتبار اقرار در امور کیفری روزنامه اعتماد**، شماره ۲۰۵۵، صفحه ۶ (سیاسی).
- ۳۲- کریم‌زاده، احمد، (۱۳۸۹)، **آرای دادگاه‌های انتظامی قضات (امور کیفری)**، دو جلدی چاپ اول، تهران، انتشارات جنگل.
- ۳۳- متین دفتری، احمد، (۱۳۸۸)، **آیین دادرسی مدنی و بازرگانی**، جلد دوم، چاپ دوم، تهران، انتشارات مجد.
- ۳۴- محقق داماد، سیدمصطفی، (۱۳۸۱)، **قواعد فقه، بخش جزایی**، ۴ جلدی، جلد اول، چاپ اول، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی.
- ۳۵- محقق داماد، سید مصطفی، (۱۳۹۱)، **عناصر اصلی امنیت قضایی**، تهران، روزنامه اطلاعات.
- ۳۶- مرعشی، سیدحسن، (۱۳۷۳)، **دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری اسلام**، جلد اول، چاپ اول، تهران، انتشارات میزان.
- ۳۷- مهاجری، علی، (۱۳۸۷)، **مبسوط در آیین دادرسی مدنی چهار جلدی**، جلد دوم و چهارم چاپ اول، تهران، انتشارات فکرسازان.
- ۳۸- نجفی، محمدحسن بن باقر، (۱۳۶۸)، **جواهر الکلام فی شرایع السلام**، ۴۳ جلدی، جلد ۳۷، چاپ سوم، تهران، دارالکتاب الاسلامیه.

ب- آراء محاکم

- ۱- دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۱۷۸۷۷۰۰۱۷۵ مورخه ۹۱/۲/۹ شعبه ۱۰۱ جزایی گنبد کاووس.
- ۲- دادنامه شماره ۹۱۷-۳۰-۸-۸۹ صادره از دادگاه عمومی حقوقی شهرستان گنبد کاووس.
- ۳- دادنامه شماره ۷۴/۴/۱۱۴۵۲ صادره از شعبه ششم دادگاه عمومی شهرستان آمل.
- ۴- دادنامه شماره ۷۴/۶/۳۰۶۴۴ صادره از شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان مازندران.